

بسم الله الرحمن الرحيم

## روز پیمان



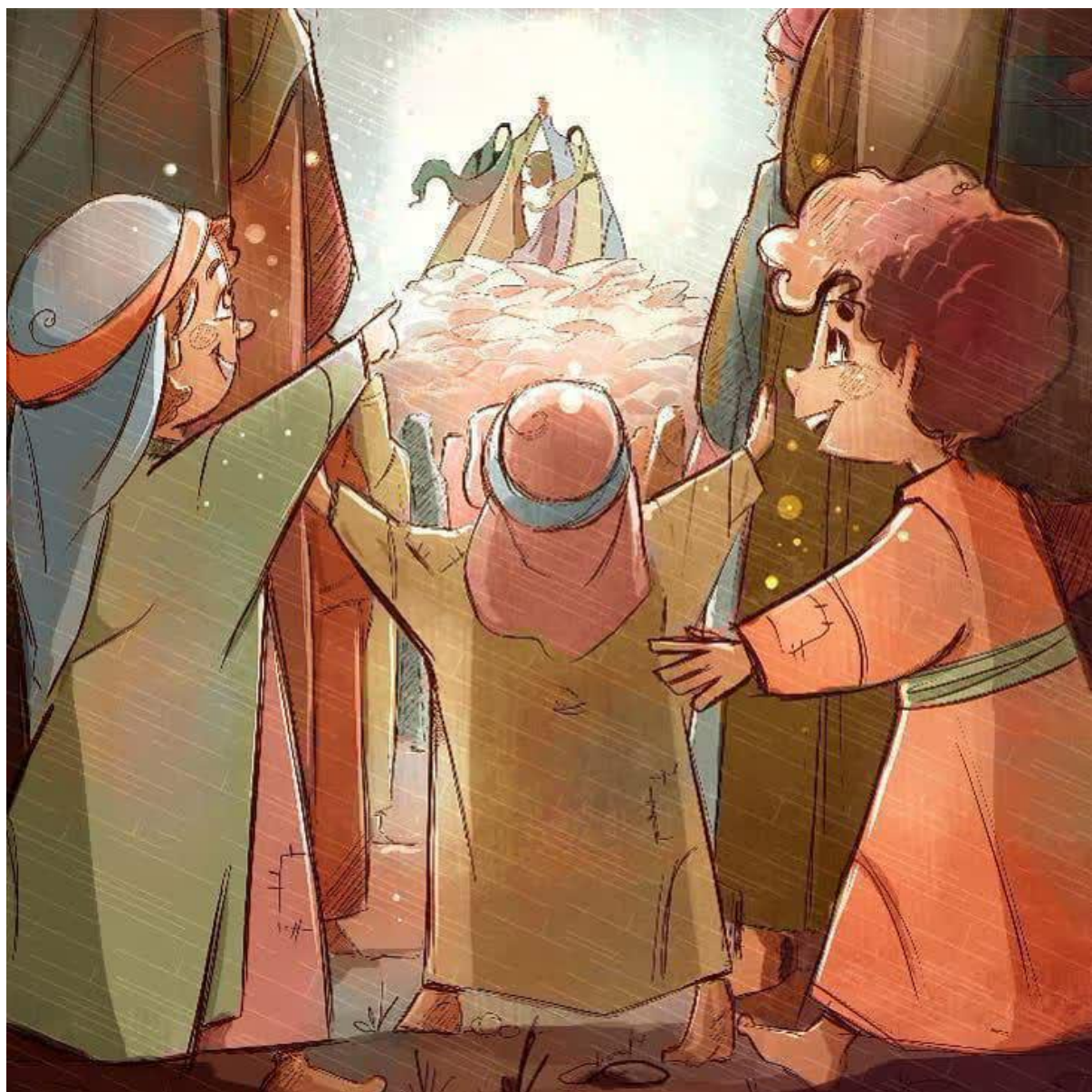
نه سال بود که پیامبر به مدینه آمده بود. حالا مردم در سراسر عربستان مسلمان شده بودند. و دشمنان ، دیگر قدرتی نداشتند. وقتی ماه ذیحجه نزدیک شد، پیامبر به همه مسلمان ها فرمود که برای حج حاضر شوند. جمعیت زیادی همراه پیامبر به مکه رفتند.

حالا پیامبر پیرمردی با موهای سفید و صورتی نورانی بود. حالا شصت و سه سال از عمر آن حضرت می گذشت. پیامبر و مسلمان ها مراسم حج را به جا آوردند.

وقتی می خواستند به مدینه برگردند، پیامبر از مسلمان ها خواستند تا همه در منطقه غدیر خم جمع شوند.

پیامبر دستور داد تا با جهاز شتر ها منبری بلند درست کردند.

پیامبر دست علی را گرفت و هر دو بالای آن رفتند.





پیامبر خدا را سپاس گفت وبعد رو به مردم فرمود « ای مردم، همه بدانید هر کس من مولای او هستم ، علی هم مولا و آقای اوست این دستوری است که خداوند به من فرموده است.

بدانید که من امر خدا را اطاعت کردم و آن را به شما گفتم. امروز دین همه شما کامل شد.



بعد از این مراسم همه به راه افتادند . امام علی و پیامبر هم به طرف مدینه به راه افتادند. آن حج آخرین حج پیامبر بود. چون چند ماه بعد ایشان از دنیا رفتند.